

کاهنان معبد گمراهی



- حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی - ۱۳۲۰ تا ۱۳۶۸
- به کوشش جمعی از پژوهشگران
- تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ اول، ۱۳۸۷، ۱۲۰۰ صفحه

هر که در اصل بدنهاد افتاد
زانکه هرگز به جهد نتوان ساخت

هیچ نیکی از او مدار امید
از کلاغ سیاه باز سپید

**گزاف نیست اگر مدعی شویم بدون بررسی
عمل و نظر چپ ایرانی در یکصد سال
گذشته، هیچ مهره‌ای از ستون فقرات تاریخ
معاصر را دقیقاً در جای خود نخواهیم یافت**

سرگذشت و سرنوشت جریان‌های مارکسیست و به‌طور کلی «چپ» در ایران، سرگذشت جالب و عبرت‌آموزی است. خوشبختانه برخلاف بسیاری از موضوعات و خطوط تاریخی ایران از مشروطیت تاکنون، این جریان تا حدودی رمزگشایی شده و کم و کیف حرکت آن‌ها در معرض نظر و داوری قرار گرفته است. نه آن‌که کاملاً و دقیقاً، اما به‌طور نسبی، مجموعه‌های اسناد، خاطره‌ها، مصاحبه‌ها، تحلیل‌ها و پژوهش‌های بازیگران، مورخان و منتقدان چپ، خط سیری قابل‌خوانش و قابل‌فهم را در اختیار ما قرار داده است. در این مسیر، ما قادر خواهیم بود مسائل متعددی را از نخستین ادوار ظهور فکر سوسیالیسم تا امحای واپسین پس‌مانده‌های کمونیسم ایرانی دنبال کنیم و از جمله، این نکات را مورد بررسی قرار دهیم:

- کمونیست‌های ایرانی در عهد رضاشاه و موضع ایشان در برابر تجدد در عصر پهلوی اول (از محمدمین رسول‌زاده تا تقی ارانی و پنجاه‌وسه نفر و نیز جریان پیشه‌وری در این دوره؛
- ظهور حزب توده ایران و تأثیر کمونیسم بر فضای فکری و سیاسی ایران پس از شهریور ۱۳۲۰؛
- فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان به‌مثابه بازوان شوروی و علل شکست آن‌ها؛
- حزب توده و نهضت ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق؛
- پیدایش جریان‌های متفاوت و آمیخته - نظیر انشعاب‌یون حزب توده یا سوسیالیست‌های خدایپرست؛
- شکست حزب توده، بررسی عملکرد آن و تداوم و پس‌مانده‌ی آن در روسیه و اروپای شرقی؛
- پیدایش تفکرات و جریان‌های مارکسیستی تازه پس از شکست حزب توده؛
- گرایش به مائوئیسم در اواخر دهه‌ی ۱۳۳۰ و اوایل دهه‌ی ۱۳۴۰؛
- پیدایش گروه‌های رادیکال و جوان‌تر تحت اثر جنبش‌های چریکی چپ و مدل‌های آمریکای لاتین؛

- نخستین جرقه‌های نفوذ کمونیسم در میان برخی مهاجران ایرانی؛
- رابطه‌ی ایرانیان با احزاب و تشکلهای کمونیستی در روسیه و اروپا؛
- کیفیت تعامل ایرانیان با کمونیست‌های برون‌مرزی؛
- تشکیل نخستین دسته‌جات به سبک کمونیست‌ها و در رابطه با آن‌ها؛
- نفوذ فکر مسلکی و ایده‌های مارکسیستی در ادبیات سیاسی ایرانیان؛
- تأثیر سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های ایرانی یا دورگه بر انقلاب مشروطیت؛
- تأثیر کمونیسم بر نهضت‌های بومی نظیر جریان جنگل و نهضت میرزا کوچک خان جنگلی؛
- پیمایش و گسترش تئوری‌های ایشان در میان روشنفکران مابعدمشروطه؛



**یک دلیل نقص تحولات در مسیری استکمالی
در ایران عملکرد همین جریان بوده و
بدتر از آن، تأثیر منحنط‌کننده و تخدیرگر
کمونیست‌ها در سلوک جریان‌های معاصر
سیاسی و حتی فرهنگی ایران بوده است**

- ظهور چریک‌های فدایی خلق؛
- ماجرای سیاهکل؛
- تأثیر مارکسیسم بر سازمان مجاهدین و درک مکانیکی آن‌ها از این جریان و سرانجام تغییر ایدئولوژی آن‌ها به مارکسیسم؛
- شکست جریان‌های چریکی در دهه‌ی ۱۳۵۰؛
- بررسی گروه‌های متعدد و کوچک مارکسیستی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در داخل ایران؛
- کنفدراسیون و سازمان انقلابی در خارج کشور؛
- تأثیر ادبیات مارکسیستی در فلسفه‌ی سیاسی رادیکال‌های مذهبی ایران؛
- بازگشت و تجدید سازمان مارکسیست‌های لنین‌گرا، مائوئیست و نیست‌های دیگر در آستانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی؛
- نقش کمونیست‌ها در کردستان و ترکمن‌صحرا؛
- رادیکالیسم کور، تبلیغات خیابانی، تئوری‌پردازی سطحی و خراب‌کاری در صدر انقلاب؛
- شکست و سقوط کمونیست‌های برانداز - پیکار، رزمندگان، چریک‌های اقلیت، کومله، حزب دموکرات کردستان، مائوئیست‌ها و...؛
- سرنوشت و سرگذشت حزب توده و چریک‌های اکثریت تا میانه‌ی دهه‌ی ۱۳۶۰؛
- صحنه‌ی پایانی و سقوط در واپسین پرده‌ی بازی کمونیسم در ایران.

کرد تا به نتایج مشخصی رسید. این نتایج، مربوط به تلاش‌ها و آرمان‌های هزارها زن و مرد هم‌وطن ماست که بسیاری از آنان دل‌بسته‌ی اوتوپییای کارل مارکس و شعارهای مسلکی کمونیست‌های اتحاد جماهیر شوروی و چین و کوبا و حتی کشور بدبختی مانند آلبانی بودند و می‌کوشیدند با مدل‌سازی و تطبیق این نمونه‌ها، راهی مشابه در ایران بگشایند و همان بهشت پرولتری یا دهقانی یا چریکی را که در اوهام خود ترسیم کرده بودند، بدون توجه به شرایط اقلیمی و اقتصادی و فرهنگی و مذهبی ایران، بیافرینند. این گوشه‌ای از تاریخ وطن ماست و خوب یا بد، باید به دقت و در کمال انصاف مورد پژوهش و کاوش قرار گیرد. این کاوش دو وجه دارد: توصیفی و تحلیلی. توصیفی همان است که در طول زمانی متعلق به تاریخ معاصر زاده شده و حرکت کرده و سرانجام در سال‌های میانه‌ی دهه‌ی ۱۳۶۰ دچار زوال نسبی و بعداً انحلال قطعی شده است. از این نظر، مدارک و خاطره‌نگاشت‌ها و آثار خوبی در اختیار داریم. هم سوسیال‌دموکرات‌های عهد مشروطه و هم چپ‌های شتاب‌زده و بی‌منطق عصر انقلاب ۱۳۵۷ را می‌شناسیم و از سندهای مرامی تا بازجویی‌های محبس ایشان را می‌توانیم زیر میکروسکوپ تاریخ بگذاریم. اما وجه تحلیلی نیازمند خردمندی و حوصله‌ی بیشتری است.

منظور از حزب کمونیست ایران، جریان مرتبط و بلکه متعلق به سازمان اطلاعاتی اتحاد جماهیر شوروی به نام KGB در ایران است

این وجه نیز خود شامل دو بخش است: ابتدا تحلیل تاریخ و عملکرد و نتایج عمل چپ ایرانی و سپس تحلیل اثر آن بر فکر سیاسی و سرنوشت جریان‌های سیاسی و سیاست‌گران و اندیشه‌وران عمل‌گرای ایرانی. از این منظر، حتی ردپای چپ را در ادبیات معاصر ایران نیز می‌توان یافت و به دقت دنبال کرد. در غزل فرخی یزدی و شعر **ابتهاج و کسرابی و شاملو** و داستان‌های رئالیستی ایران نظیر **بزرگ علوی** و **به‌آذین و ساعدی** و حتی نخستین ادوار نویسندگی **جلال آل‌احمد** و **استاد محمود دولت‌آبادی**. این‌ها حقایق تاریخی ماست و گزاف نیست اگر مدعی شویم بدون بررسی عمل و نظر چپ ایرانی در یک‌صد سال گذشته، هیچ مهره‌ای از ستون فقرات تاریخ معاصر را دقیقاً در جای خود نخواهیم یافت. این موضوع به هیچ‌وجه به معنای ارتقا و تعالی جایگاه چپ نیست، بلکه برعکس، یک دلیل نقص تحولات در مسیری استکمالی در ایران و فقدان پیوستار مناسب و توسعه‌ی همه‌جانبه، به‌واسطه‌ی سبکته‌های سیاسی و بدآمدهای روزگار، عملکرد همین جریان بوده و بدتر از آن، تأثیر منحط‌کننده و تخریگر کمونیست‌ها در سلوک جریان‌های معاصر سیاسی و حتی فرهنگی ایران بوده است. در این‌جاست که پیچیده‌ترین وجه تأثیر چپ بر سرشت و سرنوشت ایرانیان معاصر را می‌توان مطرح کرد و آن تأثیر بر ادبیات سیاسی - مذهبی و انقلابی ایران است. این تأثیر هم‌چون ویروس‌ی به جان برخی گروه‌ها، احزاب و سیاست‌گران ایرانی افتاد و ردپای آن را از مسابقات رادیکالیسم و طرح شعارهای فراتر از ظرفیت جامعه تا رسیدن به سقف مبارزات موسوم به **ضدامپریالیستی** - به شکل نامتعارف و گاه نامعقول - می‌توان دنبال کرد. ادبیات سیاسی کمونیست‌ها، در همان دهه‌ی چهل، وارد فضای ذهنی بسیاری از جریان‌های مذهبی شد، شکل ناهنجار و بسیار زُمُخت این ترکیب ناهمگون - که بعدها التقاطی نامیده شد - در سازمان مجاهدین خلق تبلور یافت، سپس موجب واکنش‌های بسیار شد، اما همین واکنش‌ها از زندان تا عرصه‌ی سیاست انقلابی، موجب زخم‌ها، التهابات و تنش‌ها و رفتارهای غریبی بود که برخی از آن‌ها را می‌توان در مصوبه‌های صدر انقلاب و برخی تندروی‌های شبه‌سوسیالیستی و به‌ظاهر امپریالیستی دید. عملکردهایی که سال‌ها بعد با هزینه‌های زیاد و صبر و حوصله‌ی فراوان در جبران آن کوشید، اما شاید برخی هرگز جبران نشد.

کتاب «حزب توده - از شکل‌گیری تا فروپاشی ۱۳۲۰ تا ۱۳۶۸» اثری نسبتاً مفصل درباره‌ی کهن‌ترین و دیرپاترین جریان حزبی

کمونیست‌های ایرانی است. تشکلی که در پایان حکومت رضاشاه، با انگاره‌هایی لنینی - استالینی آغاز به فعالیت کرد و در کسوت جاسوسی و خدمت به نظام پوسیده‌ی اتحاد جماهیر شوروی، در دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی عمرش تمام شد و رهسپار عبرت‌های تاریخی گردید. این حزب از دل گروهی از روشنفکران تحت تعلیم دکتر تقی ارانی متولد شد. آنان مجله‌ای علمی - فلسفی، و در واقع ایدئولوژیک، به نام «دنیا» منتشر می‌کردند و آشکارا به چپ‌مرامی معتقد بودند. دستگیری و زندانی شدن همه‌ی آنان که به گروه ۵۳ نفر معروف بودند، نوعی مشروعیت عملی برای ایشان به ارمغان آورد و سپس، به محض فروپاشی نظام رضاشاهی و تحقق آزادی‌های نسبی در ایران، پس از شهریور ۱۳۲۰، با اتکا به تجارب جریان وابسته به حزب کمونیست ایران، حزب توده ایران را بنیاد نهادند. آیا این گروه دست‌پروردگان کمیترون و تعلیم‌دیدگان دستگاه حزبی و اطلاعاتی حزب کمونیست شوروی در ایران بودند؟ این موضوع هنوز دقیقاً معلوم نیست. ما زیار **بهرروز**، مورخ مسائل کمونیسم در ایران می‌نویسد:

«در خلال دهه‌ی ۱۳۱۰، یک گروه کوچک روشنفکری، به رهبری دکتر تقی ارانی، که به گروه ۵۳ نفر معروف شد، آرمان کمونیستی را پی گرفت. این گروه، مرکب از روشنفکران دانش‌آموخته‌ای بود که یا به هنگام تحصیل در خارج و یا در داخل ایران، به مارکسیسم گرویده بودند. این گروه در اوایل دهه‌ی ۱۳۱۰، بیشتر یک گروه مطالعاتی بود... مناسبات این گروه با حزب کمونیست ایران در این مقطع دقیقاً روشن نیست. ناروشتی اصلی در این‌جاست که وابستگی گروه ۵۳ نفر هنوز در پرده‌ی ابهام است. آیا این گروه جمع مستقلی از روشنفکران مارکسیست بوده یا به کمیترون وابستگی داشته و می‌خواسته راه حزب کمونیست را تداوم بخشد.»

منظور از حزب کمونیست ایران، جریان مرتبط و بلکه متعلق به سازمان اطلاعاتی اتحاد جماهیر شوروی به نام KGB در ایران است. مسلم است که این گروه با برخی اعضای حزب کمونیست، خصوصاً **مرتضی علوی** (برادر بزرگ‌تر بزرگ علوی)، **عبدالمصدق کامبخش** (شوهر خواهر نوزالدین کیانوری) و **سرانجام سرهنگ عزت‌الله سیامک** (عضو برجسته‌ی سازمان نظامی حزب توده در سال‌های بعد) در ارتباط نزدیک بوده‌اند. **بهرروز** نیز در همان مأخذ تأیید می‌کند که:

«... اکنون مشخص شده که گروه ۵۳ نفر به خاطر تماس‌هایش با هسته‌ی مخفی حزب کمونیست، به‌ویژه پس از بازداشت کامبخش در اواسط دهه‌ی ۱۳۱۰، لورفت و اعضایش بازداشت شدند. ارانی در زندان درگذشت و بقایای این گروه به نیروهای فعال حزب کمونیست و گروه‌های دیگر پیوستند تا پس از فروپاشی حکومت رضاشاه در ۱۳۲۰، حزب توده را تشکیل دهند. حزب توده، عمده‌ترین نیروی سیاسی مرتبط با کمونیسم بین سال‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۲ بود. این حزب، کمی پس از تأسیسش، به صورت بزرگ‌ترین و مؤثرترین نیروی سیاسی کشور درآمد و تنها پس از کودتای ۱۳۳۲ بود که ریشه‌کن شد. این حزب توانست در میان طبقه‌ی کارگر پایگاه توده‌ای مستحکمی ایجاد کند و برای بسیاری از روشنفکران جوان و نوجوان جذاب باشد. کودتای ۱۳۳۲، درمیان سایر عوامل، ضربه‌ی خردکننده‌ی به فعالیت‌های کمونیستی در ایران وارد ساخت.» (همان؛ ص ۲۹)

تحقیقات تاریخی دلالت دارد بر گرایش‌های مذهبی و ملی قوی در میان این طبقه‌ی نه‌چندان قدرتمند (کارگر) در آن دوران و قبل و بعد از آن

میزگرد مفصل، این کتاب تدوین و تمهید شده است.

کتاب، یک مقدمه‌ی نظری - تاریخی دارد که سیر تاریخی کمونیسم و نظریه‌های عمده‌ی آن را از عصر کارل مارکس تا دوره‌ی میخائیل گورباچف مورد بررسی قرار داده است. تحلیل عمیقی نیست، اما خط سیر کمونیسم را درست بیان کرده و برخی سرفصل‌های کلیدی را در این زمینه مطرح ساخته است. توجه عمده در این تحلیل مقدماتی، بر پیدایش جریان‌های متأخر مارکسیستی - پس از استالین - است، حال آن‌که هر تحقیق جدی و ژرفی می‌باید به درستی به اصل پیدایش مارکسیسم و زمینه‌های ظهور و تکوین اندیشه‌ی نخستین سوسیالیست‌ها و سپس مارکس و انگلس بپردازد. مارکس بی‌شک ریشه‌های ژرفی در فضای فکری قرن نوزدهم و تحولات و اندیشه‌های مطرحه در سراسر قرن هجدهم داشت. او تأثیری انکارناشدنی بر علوم اجتماعی و فکر اقتصادی و تحولات سیاسی مابعد خود نهاد و یک سده همگی جهان را تکان داد. بسیاری از انقلابات و آشوب‌ها و تحولات و امکانات غریب سیاسی و اقتصادی، یا شورش‌های اجتماعی و ضدنظم در هر عرصه‌ای و گوشه‌ای از جهان به نام مارکس آغاز می‌شد و جرقه‌ی آتش‌های بزرگ با تأییدیه‌ای از نظرات او زده می‌شد. چنین پدیده‌ای بی‌تردید یک اتفاق محسوب نمی‌شد. حتی اگر فاجعه‌ای بزرگ بود، ژرفایی انکارناشدنی داشت که به درستی می‌باید مورد تفسیر و تحلیل قرار داده شود. تکیه‌ی گسترده‌ی مؤلفان کتاب، در این بخش و برخی بخش‌های دیگر به «کژراهه» خاطرات احسان طبری و نقل‌قول‌های مفصل از این کتاب، موجب بی‌نیازی ایشان از تحقیق مستقل شده است و عمدتاً همان شیوه نگرش طبری را در جای‌جای کتاب دنبال کرده‌اند.

شکل‌گیری حزب توده را احسان طبری این‌گونه وصف می‌کند: «... کمیترون (دفتر بین‌الملل سوم در مسکو)، به کسانی که مورد اعتمادش بودند و از آن جمله رضا روستا خبر داده بود که حزب جدید، حزب کمونیست نخواهد بود. اولاً، به علت وجود قانون ضد کمونیستی مورخ ۱۳۱۰، که قانونیت کمونیست‌ها را ممنوع و عضویت در این حزب را جرم اعلام کرده بود، و این قانون کماکان اعتبار قانونی داشت. ثانیاً، به علت وضع اجتماعی ایران، که در آن وجود یک حزب مستقل کمونیست را غیرلازم می‌کند. موافق این توصیه، کمونیست‌ها و «عناصر ملی» باید مشترکاً حزب وسیعی به وجود آورند و برنامه‌ی ایجاد اصلاحات اجتماعی را به طوری که خرده‌بورژوازی و سرمایه‌داری

درباره‌ی مسائل صدر و ذیل این عبارت مازیار بهروز، البته سخن بسیار می‌توان گفت. اولاً رابطه‌ی حزب توده با هسته‌ی روس‌گرا و بلکه کارکنان ایرانی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی مسلم و پیوستگی قطعی حزب توده به آن حزب و سرویس‌های امنیتی شوروی از آغاز، قابل اثبات است. اما این‌که «درمیان طبقه کارگر پایگاه توده‌ای مستحکمی ایجاد» کرده باشد، جای تردید است. زیرا نه طبقه کارگر قوی وجود داشت و نه صنایع وسیع و قدرتمند. علاوه بر این، تحقیقات تاریخی دلالت دارد بر گرایش‌های مذهبی و ملی قوی در میان این طبقه‌ی نه‌چندان قدرتمند در آن دوران و قبل و بعد از آن. منتهی قدرت تبلیغی حزب مایل بود گروه‌های چندنفره در کارخانجات را به صورت سندیکای شلوغ و پرتعداد تحت نظارت حزب و متمایل به آن نشان دهد. بیشترین کارگران طرفدار حزب که هسته‌ای حدود ۲۰۰ - ۳۰۰ نفر بودند، در صنایع نفت جنوب متمرکز شده بودند و البته در جریان ملی شدن صنعت نفت، نهایتاً به زبان دولت ملی و نهضت نفت عمل کردند. این گروه هم در مقابل هزاران کارگر صنعتی در آن مناطق، قدرتی محسوب نمی‌شدند. آخرین نکته در نقل قول از مازیار بهروز این‌که حزب توده «ضربه‌ی خردکننده‌ای به فعالیت‌های کمونیستی وارد ساخت»، عبارت درستی است؛ اما اتفاقاً به دلیل عملکرد حزبی و در مسیر خواست و اراده‌ی حزب مادر کمیترون عمل کردن، صحیح‌ترین کاری بود که از نظر حزب قابل انجام بود و موبه‌مو متحقق شد. در اروپای شرقی و غربی و سایر کشورها نیز احزاب متفق و پیرو کمونیسم همین کار را کردند و اگر جز این می‌کردند، گروه‌های کوچک آوانگاردی می‌بودند که در انزوا قادر به هیچ عملی نمی‌توانستند بود. تنها چند سال بعد بود که فضا سازی کمونیسم چینی و جذابیت‌های مانوتسه دون و سپس به راه افتادن موج انقلاب‌های چریکی در کوبا و آمریکای لاتین و حتی آسیا و بخش‌هایی از آفریقا، گرایش‌های تازه‌ای در کمونیسم ایجاد کرد و موجب بازتولید نظریه‌های پیشین به صورت رادیکال‌تر شد. اسطوره‌پردازی از چهره‌هایی هم‌چون فیدل کاسترو و خصوصاً ارنستو چه‌گوارا، هیجانی رادیکال و آرمان‌گرایانه را دامن زد که روشن‌فکران جوان و عمدتاً دانشجویان را اسیر و مجذوب خود می‌ساخت و تمایلات رادیکال ایشان را ارضا می‌کرد. این‌ها موجب سرریز شدن سیاست مارکسیستی در میان جوانان تحصیل کرده‌ی اغلب کشورها جهان شده بود و حتی در جهان اول صنعتی و سرمایه‌داری - یا به اصطلاح مارکس، بورژوازی - این گرایش‌ها و تمایلات دیده می‌شد. خاصه در فرانسه که دائماً با خیزش‌های رادیکال جوانان روبه‌رو بود و نظریه‌سازانی هم‌چون رژی دبره در تنور گرم چپ می‌دمیدند.

با این مقدمات، می‌توانیم نگاهی به کتاب نوآمده درباره‌ی حزب توده داشته باشیم. این اثر مفصل حدود ۱۲۰۰ صفحه دارد و قبلاً بخش‌هایی از آن به صورت مستقل منتشر شده است. بخشی از تاریخ حزب توده به‌مثابه‌ی جلد اول همین اثر، به نام «سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی» در سال ۱۳۷۰ انتشار یافته بود و میزگرد مفصل اعضای حزب توده در زندان در نقد عملکرد گذشته‌شان و تحلیل جرائم ارتكابی پس از انقلاب نیز یک بار انتشار یافته بود. اینک با تکمیل بخش اول و تحقیق در پروسه حرکت حزب توده تا سال ۱۳۶۸، و انضمام آن

ملی را نرماند، مطرح نمایند.^۲»

به نظر می‌رسد روایت احسان طبری دقیق است. سایر منابع، از جمله کتاب *سپهر ذبیح و سرهنگ زیبایی و خاطرات انور خامه‌ای* نیز مؤید این نظر است. همین‌جا ذکر این نکته ضروری است که کتاب مورد بحث ما، می‌توانست یک بحث مفصل در باب مآخذشناسی تاریخ حزب توده در ایران داشته باشد و ضمن بحث، آثار متعدد و مفصل در این عرصه را مورد بررسی و نقد اجمالی قرار دهد. از جمله کتبی که مؤسسه منتشر ساخته، نظیر «مصاحبه با تاریخ» یا کتاب‌های دیگری مثل *خاطرات نورالدین کیانوری و ایرج اسکندری و بزرگ علوی و انور خامه‌ای و فریدون کشاورز و محمدعلی عمویی* و ده‌ها نفر از اعضای قدیمی و جدید حزب توده، و نیز آثار مستند و مجموعه‌های اسناد، نظیر «فعالیت‌های کمونیستی دوره‌ی رضاشاه» به کوشش کاوه بیات یا «اسنادی از جنبش کمونیستی و سوسیال دموکراسی ایران» که در چندین جلد در خارج کشور منتشر شده و نیز آثار تحلیلی و تاریخی دیگر که تعداد آن‌ها بسیار زیاد است. افزون بر این‌ها، تحقیقات و تک‌نگاری‌ها و خاطرات پرتعدادی که از فراریان کمونیست و توده‌ای ایرانی در دوران اقامت در اروپای شرقی و شوروی در دست است، نیز خالی از فایده در این عرصه نیست. حداقل یک‌صد کتاب را می‌شد در طبقه‌بندی‌های فوق و با توجه به اهمیت آن‌ها مورد بحث قرار داد. اما مباحث زیربنایی، مسلماً با تکیه بر بازجویی‌ها و اسناد منتشر نشده و اسناد و بیانیه‌ها و روزنامه‌ها و مجلات و کتب و جزوات علنی یا درون‌تشکیلاتی، با توجه به منابع پرتعداد مذکور استعلا می‌یابد و نتیجه‌ای مطلوب به خواننده خواهد داد. از این نظر، باید به تدوین گران کتاب تذکر داد که اساساً در این نوع کارهای مفصل، بحث‌های بدوی در باب: ۱- مآخذشناسی ۲- روش تحقیق ۳- روش تدوین (ارائه) ۴- هدف پژوهش، به صورت آکادمیک بسیار اهمیت دارد و خواننده را با کیفیت گزینش منابع و اولویت‌بندی آن‌ها آشنا می‌سازد. علاوه بر این، ارزش کتاب را به عنوان مرجعی قابل اعتماد برای تحقیق در سطوح بالا ارتقا می‌بخشد و در چشم پژوهشگران و مورخان ارجمند می‌سازد.

«حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی» با هفت بخش و دو پیوست مفصل و تعداد کمی تصویر تدوین شده است. برخی مباحث آن، نوعی تاریخ رسمی از حزب توده است و برخی نکات آن به دلیل اتکا به اسناد خاص و منحصر به فرد، می‌باید تازه قلمداد شود. این که گفتیم «تاریخ رسمی»، نه از باب تقلیل و تخفیف اثر، بلکه از منظر نگاه طولی به حزب، به مثابه یک ایده و یک تشکل در چارت‌ها و تئوری‌های شناخته‌شده و غالباً منفی از نظر تدوینگران و نویسندگان کتاب. اما حقیقت آن است که در ذیل هر جریانی، هر چند منفی و منفور، ظلی انسانی از جوانان و انسان‌هایی وجود دارد که بر اساس انگیزه‌ها یا شرایط ویژه‌ای در تاریخ، در مسیری خاص قرار گرفته و گاه گرفتار شده‌اند. این مجموعه را هیچ‌گاه نباید از یاد برد و اساساً مگر نوع بشر همواره در رنج‌ها و خطاها اعتلا نیافته و حداقل به عبرت تاریخی بدل نشده تا مقیاسی برای تدبیر فارغ از تعصب در موردش به وجود آید. این نکته در مورد حزب توده هم صادق است. برخی رجال و بانوان متعلق به این تشکیلات و دل‌بسته به تئوری‌ها و ایدئولوژی‌های

**کتاب مورد بحث ما، می‌توانست یک
بحث مفصل در باب مآخذشناسی
تاریخ حزب توده در ایران داشته باشد
و ضمن بحث، آثار متعدد و مفصل
در این عرصه را مورد بررسی و نقد
اجمالی قرار دهد**

حزب، در خلاء فکری و ایدئولوژیکی به‌وجودآمده در دهه‌ی ۱۳۲۰ به این سامانه‌ی حزبی پیوستند. برخی هضم و مجذوب شدند، برخی تباه و برخی هم جسارت تبری یافتند و راهی دیگر برگزیدند. میان هر سه گروه، افراد متفاوتی وجود داشت. از انور خامه‌ای و خلیل ملکی و جلال آل‌احمد تا کامبخش و روستا و کیانوری تا کشاورز و مهدی خانبابا تهرانی و بیژن جزنی تا روزبه و سیامک و صدها فرد دیگر. اما آن‌چه مهم است درک شرایطی است که میدان برای بازی سیاسی و ایدئولوژیکی چنین جریاناتی باز می‌شود و زمینه و امکانات برای شکار چنین افرادی فراهم می‌آید. نظام‌های بسته و مطلق‌گرا که مجال تنفس به اندیشه‌های موازی و انتقادی نمی‌دهند و وسعت اطلاعات و تحلیل‌ها را با افرکانس‌های مطلوب خود تنظیم می‌کنند، نهایتاً موجب رشد جریان‌هایی با ماهیت ناشناخته، اما به شدت خطرناک و دارای نتایج نامعلوم می‌شوند. طرفه آن که اگر آسیب‌های کلی این جریانات را هم بتوانند مهار کنند، نهایتاً حجمی از تباهی انسانی برجای می‌نهند و گروهی از فعالان و جوانان مملکت را هم‌چون غباری کدر و غم‌زده به دست بادهای روزگار می‌سپارند.

در بخش اول کتاب، سیر تاریخی درباره‌ی مارکسیسم به رشته‌ی تحریر کشیده شده است. آن‌چه به گذشته‌ی مارکسیسم - مارکس‌گرایی کلاسیک - بازمی‌گردد، چندان تفصیل و ژرفایی ندارد، اما درباره‌ی مائوئیسم، چپ نو و مارکسیسم چریکی سخن‌های مفیدی درج شده است. منضم به همین قسمت، بحثی شده است درباره‌ی مارکسیسم در ایران. در این قسمت، از انجمن‌های غیبی سوسیال دموکرات در عهد مشروطه آغاز کرده و سپس توضیحاتی کوتاه درباره‌ی «حزب کمونیست ایران» داده شده است. این دو جریان به عنوان ریشه‌های مارکسیسم ایرانی بیشتر باید مورد توجه قرار گیرد، اما البته موضوع کتاب حاضر و حصر آن به حزب توده از پیدایش تا انهدام - یا زوال - جای بیشتری برای بحث نمی‌گذارد. آن‌چه در این‌جا حائز اهمیت است، دنبال کردن سیر اجتماع‌یون عامیون و انجمن‌های غیبی - به مثابه نیای سازمان‌های زیرزمینی و مخفی - تا پیدایش حزب کمونیست در ایران است. اگر نتوان چنین سیری را به صورت منطقی و طبیعی دنبال کرد - که احتمالاً نمی‌توان - می‌باید رد پای حزب همت و مهاجران ایرانی در باکو و مسکو و تاجیکستان و ارمنستان را همراه با مشی کمیترن و اعمال اراده‌ی حزب کمونیست

و ایدئولوژی کلاسیک کمونیست‌ها در اتحاد جماهیر شوروی وارد فعالیت‌های منسجم در سال‌های مابعد ۱۳۵۷ در ایران شد. روش برخورد آنان با مارکسیست‌های دیگر و با جریان‌های حاکم بر انقلاب و با افکار عمومی بسیار سنجیده بود. منتها چند مسأله وجود داشت: اولاً ذهنیت بسیار منفی و ناخوشایندی از یاد و نام حزب در افکار عمومی منتشر شده بود؛ ثانیاً اعضای هیأت حاکمه‌ی انقلابی ایران گرایش‌های مذهبی پیچیده‌ای داشتند. سوم این که اتحاد جماهیر شوروی آن وزن و نفوذ عصر استالین و خروشچف را نداشت و اسیر بوروکراسی نومانکلاتوراها شده بود. چهارم این که اتحاد جماهیر شوروی در حمله به افغانستان، دچار اشتباه محاسبه‌ای تاریخی شد. پنجم این که وزن سازمان‌های اطلاعاتی نظام جدید درست ارزیابی نشده بود و ششم این که حزب به دلیل فقدان درک درست از جامعه‌ی ایران در اواخر دهه‌ی ۵۰ و اوایل دهه‌ی ۶۰ هیچ‌گاه نتوانست امکان جذب گروهی انبوه را بیابد.

معهد، گرایش و قدرت بلشویکی حزب - اقلیت عمل‌گرای نخبه و منسجم - ریشه در تاریخ و سنت‌های لنینی و استالینی داشت. همین مسأله سبب شد تا تأثیری خاص بر شعارها و جهت‌گیری‌های برخی گروه‌های غیرمارکسیست و حتی برخی رجال و مدیران حکومتی داشته باشند. هم‌چنین انشعاب‌های پی‌درپی در عمده‌ترین گروه مارکسیستی پس از انقلاب و جذب و هضم اعضای برجسته‌ی ایشان - یعنی سازمان چریک‌های فدایی خلق - و تضعیف و کمک به انحلال گروه‌های مائوئیست از دیگر فعالیت‌های ایشان در این دوره بود. حزب توده در ابتدای انقلاب، با دفاع مطلق از امام خمینی (ره)، حمایت گسترده از حزب جمهوری اسلامی و حمله به آوانگارد‌ها و براندازها، می‌کوشید راهی به چارچوب‌های حاکمیت بگشاید. حتی ملاقات‌هایی با سران شورای انقلاب و برخی مسئولان روحانی و غیرروحانی نظام داشتند و تحلیل‌ها و اطلاعات خود را به ایشان عرضه می‌کردند. افزون بر این، قطعاً کوشش‌هایی برای تماس‌های اطلاعاتی با دستگاه‌های مربوطه برقرار می‌کرده‌اند که ارزیابی می‌شده است، اما در همین حد و نه بیشتر. این جریان نیاز به بررسی بیشتر دارد، اما بعید است که فراتر از این رفته باشد. زیرا مرحله‌ی برخورد با حزب نشان از عدم پذیرش و حتی ضدیت شدید نظام جمهوری اسلامی در دهه‌ی شصت با حزب توده و بالعکس دارد. تأثیر حزب عمدتاً بر سایر کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها یا گروه‌های سیاسی نظیر جنبش مسلمانان مبارز، به صورتی بارزتر قابل ره‌گیری است. و در شعارهای ضد دولت موقت - به اصطلاح نبرد با لیبرال‌ها - و افزایش سقف مبارزات ضدامپریالیستی نیز تاحدی مشهود است. ولی به جز آن می‌باید به لایه‌ی پنهان حزب رجوع کرد. جایی که اعضای مخفی حزب در نهادهای اطلاعاتی و نظامی و مراکز اسناد و برخی نقاط کلیدی در سیستم نوپا و انقلابی نفوذ می‌کردند و اطلاعات ذی‌قیمتی برای فرماندهان روسی خود گرد می‌آوردند. اوج این جریان تراژیک، ماجرای لو رفتن **ناخدا افضلی**، فرمانده نیروی دریایی و رفتار غم‌انگیز وی و برخی دیگر از وابستگان و جاسوسان اتحاد شوروی بود که هیچ نشانی، حتی از فضیلت‌های مبارزان کلاسیک مارکسیسم هم در آن دیده نمی‌شد. این گونه، واپسین تشبیه‌ی آبرویی حزب توده نیز از بام

آنچه به گذشته‌ی مارکسیسم - مارکس‌گرایی کلاسیک - باز می‌گردد، چندان تفصیل و ژرفایی ندارد، اما درباره‌ی مائوئیسم، چپ نو و مارکسیسم چریکی سخن‌های مفیدی درج شده است

اتحاد جماهیر شوروی، از طریق سازمان اطلاعاتی آن کشور در دهه‌ی نخست حکومت استالین مورد توجه قرار داد. به این ترتیب، ردپای آبابی حزب توده پیدا و ریشه‌های منطقی آن دیده می‌شود.

بحث درباره‌ی حزب توده در بخش دوم که مفصل مورد بررسی قرار گرفته است، اجمالاً از آغاز (۱۳۲۰) تا انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) را دربرمی‌گیرد. اگر پنج نکته مهم و نقطه عطف برای این دوران قائل شویم، این‌ها خواهد بود: ۱ - شکل‌گیری حزب ۲ - مسأله فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان ۳ - برخورد با نهضت ملی و مصدق ۴ - برخورد با کودتا و دولت زاهدی ۵ - بازتجدید حزب در سال ۱۳۵۷ و آستانه‌ی انقلاب اسلامی ایران.

اما در ذیل این پنج سرفصل، ده‌ها و بلکه صدها کنگره و مسأله و رخداد دیگر قابل ره‌گیری است. ماجرای نفت شمال، تشکیل دولت ائتلافی قوام‌السلطنه، قرارداد سادچیکف، ترورهای متعدد، انشعاب‌های پی‌درپی، نفوذ ساواک در حزب و ماجرای عباس شهریاری و سرانجام کشمکش‌های اعضا و رهبران حزب در اروپای شرقی و ظهور مائوئیست‌ها و ریویزیونیست‌های رادیکال و... از این نظر، در این کتاب می‌توان نکات پرتعداد و سیر مشخصی را یافت. مسأله مفید و قابل استفاده، شرح توصیفی مختصر پلنوم‌ها و نشست‌های حزب و بررسی وضع فراریان و پناهندگان توده‌ای به اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی و حتی افغانستان و عراق است. تا این جا، یعنی تا پایان فصل دوم، روایت‌های آشنایی را می‌خوانیم که با قدری اجمال و تفصیل و تفاوت نظر، در کتب دیگر نیز موجود است. اما در بخش سوم، ماجرای هیجان‌انگیز بازتجدید فعالیت‌های حزب توده را پس از پیروزی انقلاب اسلامی - و در واقع، در آستانه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ - مرور می‌کنیم. حقیقت آن است که حزب توده، اگرچه به صورت یک اقلیت نخبه وارد ایران شد و تشکیلات خود را تجدید کرد، اما به لحاظ تئوریک از وزنی سنگین‌تر از سایر مارکسیست‌ها برخوردار بود. سه عامل اصلی در رشد و گسترش و دیرپایی این حزب، نسبت به سایر تشکل‌های کمونیستی مؤثر بود: ۱ - قدرت تحلیل (تئوری) ۲ - ساختار تشکیلاتی (سازماندهی) ۳ - حمایت مالی و اطلاعاتی کا. گ. ب و شوروی (پیوستگی به حزب مادر). این وضع را در سایر احزاب کمونیستی - حتی مائوئیست‌ها - نمی‌بینیم. حزب توده پس از کنار گذاشتن ایرج اسکندری از دبیر کلی حزب، براساس استراتژی

حزب ده‌ها گروه و سازمان وابسته به خود را حمایت می‌کند و به وسیله‌ی آنان می‌کوشید مسائل و اهدافی را که خود مستقیماً نمی‌توانست بیان کند، در افواه و افکار عمومی منتشر سازد



توده» مورد بررسی قرار گرفته است. اما شاید مهم‌ترین قسمت از این بخش، اشاره به «کانون نویسندگان ایران» و تأسیس «شورای نویسندگان و هنرمندان ایران» باشد که تأثیری بیشتر بر افکار اهل فرهنگ و مطبوعات کشور نهاد. در این باره به اختصار بحث شده، اما تاریخچه کانون نشان می‌دهد که اولاً این روابط یک‌سویه نبوده و گروه‌های متنوعی از روشنفکران و هنرمندان در کانون حضور داشته‌اند و ثانیاً حزب توده همواره از طریق شانناژ و مرعوب کردن بقیه اعضا، در آن اخلاص کرده و نظریات خاص خود را در چارچوب آن اعمال می‌کرده است. در این باره چندین کتاب، خاطره‌نامه و مجموعه اسناد منتشر شده که به عنوان مستندات بخشی از تاریخ فرهنگ ایران می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

جالب‌ترین و خواندنی‌ترین بخش کتاب، بخش ششم و هفتم است. جایی که از مبارزه‌ی نیروهای اطلاعاتی نظام جمهوری اسلامی ایران با حزب توده و انحلال و انهدام نهایی حزب بحث شده است. این بخش با این تفصیل، بسیار خواندنی است و نشانگر مبارزه دوگانه با یک حزب مخالف و مشکوک و برانداز و نیز یک سازمان جاسوسی بیگانه می‌باشد. این بخش از کتاب، به‌تنهایی، نشانگر اهداف و کیفیت عمل حزب توده در ایران است. وسعت دامنه‌ی خبرگیری و نفوذ برای کسب اطلاع و اثرگذاری در نظام، به سود اتحاد شوروی، هر خواننده‌ای را دچار حیرت می‌کند. در بخش کوچکی از این قسمت، به نام «ناحیه صفر»، با شبکه سازمان‌یافته، منابع و عوامل حزب توده در مخایرات، مطبوعات، خبرگزاری جمهوری اسلامی، سازمان برنامه و بودجه و رادیو و تلویزیون آشنا می‌شویم. در دستورالعمل‌ها و رهنمودهای حزب به اعضا، از جمله این نکات دیده می‌شود که حتماً نماز بخوانند و کنجکاوی‌های حساسیت‌زا نداشته باشند و موقعیت خود را به عنوان یک حزب‌اللهی ارتقا دهند. هم‌چنین «طرح و القای نظرات حزب در قالب مفاهیم اسلامی» یکی از دستورالعمل‌های اصلی به اعضای نفوذی بود.

واپسین بخش کتاب، بحثی درباره‌ی بقایای حزب توده از ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۸ است. زمانی که به‌تدریج مصادف می‌شود با پیدایش گلاسنوست‌ها و تزه‌های اصلاح‌گرانه‌ی میخائیل گورباچف برای برون‌رفت شوروی از بن‌بست‌های غیرقابل حل. این پدیده که بعدها به نام پروسترویکا شهرت یافت، بیانگر منزل نهایی کمونیست‌ها در سراسر جهان بود. البته این پدیده نه یک‌باره به وجود آمده است و نه به‌یک‌باره از میان خواهد رفت. اتفاقاً کلیدهای مهمی برای نقد جهان سرمایه‌داری، اقتصاد جهانی و حل مسائل عمده‌ی بشری در اختیار نهاد. نه آن که اهدافش صحیح بود، بلکه امکانی جهت بازاندیشی در

افتاد تا پس از رسوایی‌های دهه‌ی ۲۰ و ۳۰، آخرین قطره‌های حیثیت آنان در دهه‌ی ۶۰ بر زمین ریخته شود.

از بهترین بخش‌های کتاب، بخش چهارم است. برای خوانندگان متعارف و غیرمتخصص البته کمی خسته‌کننده خواهد بود، اما اهل تحقیق را بسیار به کار می‌آید. سازمان حزب توده از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۱، نشانگر سازماندهی کلاسیک و قدرتمندی است که حزب از تجارب مارکسیست‌های ایرانی و اروپایی و شوروی میراث برده بود. بی‌گمان درک رهبران حزب توده از تشکیلات، سازماندهی، انضباط حزبی، جذب نیرو، تقسیم کار، تعیین اولویت‌ها و سرانجام امنیت حزبی بسیار دقیق‌تر و عمیق‌تر از بقیه‌ی گروه‌ها و سازمان‌های کمونیستی بوده است. هم‌چنین تجارب مطبوعاتی و انتشاراتی ایشان، در حالی که گروهی از نویسندگان صاحب‌سبک و آشنا به مباحث بنیادین مارکسیستی و تاریخ‌خوانده را در اختیار داشتند، تفوق تئوریک آن‌ها را کاملاً محفوظ و مسلم می‌داشت. شعبه‌ها و منابع اطلاعاتی و مالی حزب، در حالی که حزب هم‌زمان سه تشکیلات علنی، مخفی و خارج کشور را سامان داده و اداره می‌کرد، نسبتاً عملکرد مناسبی داشتند. آن‌ها به صورت موازی، از تأثیرگذاری تئوریک، افشانه‌های اطلاعاتی برای گمراه کردن دستگاه اطلاعات نظام، نفوذ ارگانیک در نهادها و مراکز حساس، طرح‌های براندازانه و کودتا تا تشکیل سندیکاها و محافل مرتبط با خود استفاده می‌کردند. بی‌تردید اگر قدرت تاریخی امام خمینی (ره) و گرایش وسیع مذهبیون متعلق به مکتب ایشان در یک دهه‌ی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نمی‌بود، و اگر اتحاد جماهیر شوروی با فرو رفتن در باتلاق خودساخته در افغانستان و اقمار دیگر و زوال بوروکراسی حزبی در داخل تضعیف نشده بود، حزب توده برخی اهداف و مقاصد خود را متحقق می‌یافت و ای‌بسا با جذب گروه‌هایی از نخبگان و فعالان و هواداران و نفوذ در مراکز و محافل مختلف به قدرتی تازه در ایران بدل می‌شد.

اما این‌ها بخشی از کار حزب بود. حزب ده‌ها گروه و سازمان وابسته به خود را حمایت می‌کرد و به‌وسیله‌ی آنان می‌کوشید مسائل و اهدافی را که خود مستقیماً نمی‌توانست بیان کند، در افواه و افکار عمومی منتشر سازد. از جمله، مدتی از طریق سازمان فدائیان خلق (اکثریت) که از مدت‌ها پیش به حزب پیوسته بود، در جوانان حامی این گروه اثر گذارد و اتفاقاً بسیار هم مؤثر بود. چند کانون دانش‌آموزی و فمینیستی در میان نوجوانان و زنان ایجاد کرده بود. جمعیت صلح، جمعیت حقوق‌دانان دموکرات ایران و چندین گروه دیگر نیز از برآیندهای فعالیت حزب در پی‌ریزی نهادهای موازی و وابسته بود. این مسائل در بخش پنجم تحت عنوان «سازمان‌های وابسته به حزب

کمونیسم رسمی و کلاسیک به تاریخ سپرده شده است، خواه بقایای حزب توده بدان معتقد باشند یا خیر



چیزی جز طرح یک سلسله شعارهای تاکتیکی و استراتژیک اداری با رنگ آمیزی «نواندیشی» و شلیک از این سنگر به سوی منتقدین سرسخت بوروکراتیسم حاکم و دیگر پیروان رادیکال سوسیالیسم عملی نیست... قاتلین رفقا جعفری و عربعلی جواهری، عاملین خودکشی‌ها و در بدری خانواده‌ها و... واپس زدن ده‌ها توده‌ای جان‌درخطر از مرز افغانستان و اتحاد شوروی به جرم آشنایی با این یا آن رفیق مغضوب در مهاجرت که باعث دستگیری و به زندان افتادن آن‌ها گردید، تارومارکنندگان زنده‌ترین کادرها و اعضای حزب در پنج سال اخیر، فراریان از صحنه مبارزه‌ی انقلابی در میهن، مهاجرین نیم‌قرنی بیگانه از خواست و آمال توده‌های مردم، و به‌طور کلی، آمرین دردناک‌ترین انحطاط سیاسی و اخلاقی در حزب از مسببین فروپاشی آن هیچ جای آبادی برای اعتماد و سازش و مذاکره برای نجات حزب از بحران عمیق یا خود باقی نگذاشته‌اند. (صص ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶)

این‌ها واپسین اعتراضات - و بلکه اعترافات - یک عضو برجسته‌ی حزب توده در واپسین ماه‌های حیات حزب است. نکته‌هایی را که ملل دیگر سال‌ها قبل دریافته بودند، اینان این چنین با تأخیر درمی‌یافتند. در پیوست‌های کتاب، سرگذشت و اعوجاج فکری احسان طبری مرور شده است و به‌درستی بر یک نکته‌ی سمبولیک تأکید نهاده‌اند. او که بر مطالعه‌ترین و برجسته‌ترین عضو تئوریک حزب از آغاز ظهور تا غروب تباهی تشکیلات بود، هم‌چون عنصری شکسته و خسته، راه‌های تازه‌ای برای رستگاری می‌جست. آن چه در طول نیم‌قرن در بیراهه‌ها و کژراهه‌ها جست‌وجو می‌کرد، حاصلی جز اندوه و یأس و سرشکستگی برایش به ارمغان نیاورده بود؛ اما حداقل این شهامت را داشت که بر بطلان این کژراهه و نامردمی‌ها و انحرافات و تباهی‌هایش صحنه بگذارد. کیانوری و برخی دیگر از ذوب‌شدگان در کمونیسم، حتی این مایه از حیثیت را هم از خود نشان ندادند. وطنشان پشت کردن به میهن، مردمشان توده‌هایی فرسوده، مرامشان شعارهایی بی‌حاصل و سوخته و مباحاتشان مزدوری برای سازمانی بیگانه و دشمن ایران زمین بود. این واپسین خاطره و تصویر از آخرین سازمان و دیرپاترین حزب کمونیستی در ایران است. والسلام.

پی‌نوشت:

- ۱- بهروز، مازیار؛ شورشیان آرمان‌خواه - ناکامی چپ در ایران؛ تهران، نشر ققنوس، چاپ سوم، ۱۳۸۰، ص ۲۸.
- ۲- طبری، احسان؛ کژراهه - خاطراتی از تاریخ حزب توده؛ تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۴۳.

روابط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را به‌صورت کلان فراهم آورد. بی‌گمان سوسیالیسم و اندیشه‌های عدالت‌طلبانه در قالب دولت‌های رفاه در کشورهای پیشرفته، با تلفیق دموکراسی و به‌صورتی علیل در کشورهای پوپولیستی و عدالت‌گرای بومی در کشورهای توسعه‌نیافته هم‌چنان تداوم خواهد داشت، اما کمونیسم رسمی و کلاسیک به تاریخ سپرده شده است، خواه بقایای حزب توده بدان معتقد باشند یا خیر. به هر حال، جمعی از بازماندگان سازمان و تفکر حزب توده، پس از دستگیری و اضمحلال اعضا و شبکه‌های حزب در سال‌های ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳، در خارج از کشور گرد هم آمدند. دفتر و نشریه و تریبونی فراهم ساختند و کوشیدند با ارائه راهکارهایی تازه و ظاهراً انتقاد از گذشته، تقصیر را بر گردن ریزویونیست‌های رهبری و فرصت‌طلبان متقدم بگذارند. اما این راه حل در شرایطی که تنها یک اقلیت بسیار محدود حاضر به ماندگاری با ایشان بودند، و آن عده نیز طی چند سال با انشعاب‌های پی‌درپی و نقد ایدئولوژیک و سیاسی حزب به صورت بنیادی دچار دگردیسی می‌شدند، چه حرفی برای گفتن می‌توانست داشته باشد؟ نویسندگان کتاب به‌درستی نتیجه گرفته‌اند که:

«علی‌رغم امکانات گسترده‌ای که حزب کمونیست و کا.گ.ب اتحاد شوروی برای تجدید سازمان و بقای حزب منحل توده در سال ۱۳۶۲ فراهم آورد، بقایای این جریان تحت‌تأثیر شکست مدتش خود در مصاف با انقلاب اسلامی، به‌سرعت فروریختند و سیر محتوم به سوی تلاشی و زوال را طی کردند... در عین حال، شکست حزب توده به نحوی طبیعی، و نه تصادفی، با بحران اتحاد شوروی و اروپای شرقی پیوند خورد و چیزی نگذشته بود که طوفان تحولات اردوگاه سوسیالیستی، ذهنیات و باورهای مارکسیسم ایرانی را زیر ضربی شدید خود گرفت. بدین‌سان، در سال ۱۳۶۸ و با توجه به سرعت و عمق تحولاتی که در جهان مارکسیسم می‌گذشت، می‌توانیم با اطمینان از زوال مارکسیسم ایرانی سخن بگوییم.»

شگفت آن که در دهه‌های هفتاد و حتی سال‌های اخیر نیز هنوز گرایشاتی از این نوع دیده می‌شود. این گروه، اگر با تجارب بازماندگان و پناهندگان حزب در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ آشنا می‌بودند، متوجه وخامت و تباهی این اندیشه و این اتوبیای تیره می‌شدند. ظلمتی که نه تنها جسم و اندیشه، بلکه روح و فضیلت‌های بشری را ویران می‌ساخت. «در سال‌های ۱۳۶۷، به‌ویژه با توسعه «جنبش اعتراضی» در میان پناهندگان توده‌ای و اکثریت مقیم شوروی و افغانستان، شاهد «معارض» شدن برخی اعضای رهبری حزب هستیم. در اسفند ۱۳۶۷، یکی از رهبران جنبش «اعتراضی» چنین می‌نویسد: «بمبئی که قرار است در پلنوم فرمایشی آینده منفجر شود،